

Critique and analysis of Shokri Alousi's view on the sixth letter of Nahj al-Balaghah

Azam Hosseinpourasl*

Samad Behrouz**

Abstract

The letter of the six Nahj al-Balaghah addressed to Mu'awiyah is a writing in which the Imam (as) spoke to Mu'awiyah about the necessity of allegiance to him and in the manner of his acceptable protest, and gave an argumentative answer to the doubts he had raised. Citing this letter, some Sunni writers considered allegiance to the caliphs in accordance with the view of the Prophet and sought to deny the divine message of the Imamate. Mahmoud Shukri Alusi is one of the authors who, in his book "Al-Sayyuf al-Mashreqah al-Mukhtasar al-Sawa'iq al-Muharraqa", considers the response of Shiite scholars to the above-mentioned suspicion to be inadequate and refutes it with numerous statements. The present article seeks to analyze the validity of his statements. By examining the context of Hazrat's letter and Benjamiyya's view on the installation of Ali (as), what he has stated is denied, and a study of the historical currents of the period of writing the letter and analysis of Hazrat's words about Mu'awiyah, what he seeks to justify his actions. And Mu'awiyah's beliefs have come out, it shakes.

Keywords: Six letter in Nahj al Balagha Imam Ali, Alousi, Nahj al Balagha

* Islamic knowledge/Faculty of Theology and Islamic/ University of Tabriz/ Tabriz
ahosseinp313@gmail.com

** Professor at University of tabriz, Tabriz ,Iran, sa_behrouzi@yahoo.com

نقد و تحلیل دیدگاه شکری آلوسی درباره نامه ششم نهج‌البلاغه

اعظم حسین پور اصل*

صمد بهروز**

چکیده

نامه شش نهج‌البلاغه خطاب به معاویه، نوشته‌ای است که امام(ع) در آن بر لزوم بیعت معاویه با ایشان و به شیوه احتجاج مورد قبول وی، با او سخن گفته‌اند و به شبهاتی که مطرح کرده است، پاسخ استدلالی داده‌اند. برخی از نویسندگان اهل سنت با استناد به این نامه، بیعت با خلفا را مطابق دیدگاه حضرت دانسته و در صدد انکار نص الهی امامت برآمدند. محمود شکری آلوسی از جمله نویسندگانی است که در کتاب «السیوف المشرقة مختصرالصواعق المحرقة» خود، پاسخ محققان شیعه را درباره شبهه مذکور ناکافی دانسته و آن را با بیانات متعدد رد کرده است. نوشته حاضر درصدد برآمد تا میزان اعتبار گفته‌های وی را مورد تحلیل قرار دهد. با بررسی سیاقی نامه حضرت و دیدگاه بنی‌امیه درباره نصب الهی علی(ع)، آنچه او اظهار کرده است، انکار می‌شود و مذاقه در جریانات تاریخی دوران نگارش نامه و تحلیل سخنان حضرت درباره معاویه، آنچه را او درصدد توجیه عملکردها و باورهای معاویه برآمده است، متزلزل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نامه شش نهج‌البلاغه، امام علی(ع)، شکری آلوسی، نقد آلوسی، نهج‌البلاغه

* دانشجوی دکتری، مربی، دانشکده علوم و معارف اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز (نویسنده مسئول)،

ahosseinpa313@gmail.com

** دکترای تخصصی، استادیار، دانشکده علوم و معارف اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، sa_behrouzi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۶

۱. مقدمه

نامه ششم نهج‌البلاغه، از مرقومات حضرت به سال ۳۶ هجری است که بنا به نقل کتاب‌های تاریخی و شروح نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین برای تمام کردن حجّت بر معاویه و افراد سطحی حجاز و عراق و شام، نخست با نامه‌نگاری و سپس با ارسال اشخاص به نزد معاویه، تلاش کردند که پس از جریان جمل، جنگ خانمانسوز داخلی دیگری دامنگیر امت مسلمان نشود، چون نتیجه‌ای نگرفتند، جریر بن عبدالله بجلی را که از طرفداران عثمان و از دوستان معاویه بود، به همراه نامه مورد نظر به نزد او فرستاده و در آن سه موضوع بیعت خلفای گذشته و اعتبار آنها، شورای انتخابی موردنظر برای انتخاب حاکمان و پاسخ به شبهات قتل خلیفه سوم را با معاویه، مطرح کردند؛ بنا به دیدگاه عده‌ای، به علت اینکه ایشان در این نامه، بیعت را از شروط انتخاب حاکم و شورا را از شرایط اصلی آن ذکر می‌کنند، هرآنچه شیعه در باب نص الهی و نصب رسول (ص) درباره علی (ع) و اهل بیت ایشان ذکر کرده‌اند، با این نوشته انکار می‌شود.

افرادی همچون ابن‌ابی‌الحدید، جرجانی، قفاری، موصلی، محمدالصادق، خضر و الهی ظهیر، بیان حضرت با عبارت: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ» را در راستای اعتقاد علی (ع)، به خلافت ابوبکر، عمر و عثمان قلمداد کرده و اظهار داشته‌اند: اگر نصی بر امام بود، علی (ع)، چنین مطلبی را بیان نمی‌کردند و در نقطه مقابل، گروهی از پژوهشگران شیعی و شارحان نهج‌البلاغه، در صدد پاسخگویی و تبیین علل بیانات حضرت برآمده و به شبهات مطرح شده، پاسخ داده‌اند. در این میان آنچه محمود شکری آلوسی^۱ را از دیگران متمایز می‌کند، نقد وی به پاسخها و تحلیل محققان شیعی است که از جهات مختلف، قابل بررسی است.

نوشتار حاضر درصدد است تا از یک سو تحلیل پژوهشگران را که در تبیین سخنان حضرت برآمده‌اند و آلوسی آنها را نقد کرده است، مورد سنجش قرار دهد و از سوی دیگر، نظرات او را با مستندات تاریخی و سیاقی نامه، ارزیابی کند.

با بررسیهای صورت گرفته، نوشته مستقلی درباره نامه مذکور و موضوع مورد نظر بدست نیامد و تنها در میانه کتابها و پایان نامه‌ها، به شبهات مطرح شده درباره نامه پاسخ داده شده است، از جمله آنهاست: (حوار مع الشيخ صالح بن عبدالله الدریش) جعفر سبحانی که در آن به شبهات قاضی دادگاه قطیف درباره نهج‌البلاغه پاسخ می‌دهد؛ (الامامه) موسوی شفتی که در قسمتی از نوشته خود به نقد دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید و

دیگران می‌پردازد؛ پایان‌نامه‌هایی با عنوان: (بررسی شبهات مغایرت نهج البلاغه با اعتقادات شیعه) نوشته خانم گرگانی و (امامت و خلافت از منظر نهج البلاغه با تاکید بر نقد شبهات) به نگارش خانم دولت آبادی که در قسمتی از کار خود به این نامه پرداخته و درصدد رفع شبهات برآمده‌اند. تفاوت مقاله حاضر با دیگر نوشته‌ها در تحلیل و بررسی کتاب آلوسی و نقد و بررسی دیدگاه‌های وی است.

۲. محورهای اصلی نامه ششم نهج البلاغه

بنا به نقل ابن‌میثم و دیگر شارحان نهج البلاغه، آنچه توسط سید رضی در این کتاب نقل شده، قسمتی از نامه‌ای است که حضرت به معاویه نوشته و آنرا به وسیله جریر بن عبدالله بجلی که از حکمرانی همدان عزلش کرده بودند، به شام فرستادند. حضرت در این نامه، به سه بیان مختلف، به شبهات و ایرادات زمان خویش پاسخ می‌دهند و هر قسمت از این نوشته، نمایانگر یکی از فضاهاى شکل گرفته در شام، توسط معاویه است. در ابتدا، بیعت مورد تأیید معاویه را تبیین و آنرا با بیعت مردم با ایشان در مدینه، تحلیل می‌کنند:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْعَائِبِ أَنْ يَرُدَّ»

در ادامه، بحث شورای پیشنهادی معاویه برای انتخاب خلیفه مورد نظر وی را تبیین کرده و شرایط آن را بیان می‌کنند:

«وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا»

آنگاه، مطالب ادعایی وی درباره شبهه قتل عثمان و نقش حضرت در آنرا مورد نقادی قرار می‌دهند:

فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنَ أَوْ بَدَعَهُ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاةَ اللَّهِ مَا تَوَلَّى وَلَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةَ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَثْرًا لِلنَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَتَتَعَلَّمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنِي فَتَجَنَّنَ مَا بَدَأَ لَكَ وَالسَّلَامُ

در حقیقت، هر سه موضوع در باب انتخاب حاکم و مسائل مربوط به آن و تفاوت دیدگاه‌های حضرت با معاویه، به نگارش درآمده است.

۳. بررسی رویکردها به نامه

تحلیل نامه ششم نهج‌البلاغه بر اساس منابع اهل سنت که به ایجاد شبهه پرداخته‌اند و پژوهشگران شیعی که در صدد پاسخ برآمده‌اند، به صورت زیر است:

۱.۳ تحلیل شبهه‌کنندگان اهل سنت

قاضی قطیف می‌نویسد: اگر تعیین امام به نص است و از دیدگاه نهج‌البلاغه، امامت منصب از پیش تعیین شده خداوند حکیم و ابلاغ آن توسط پیامبر است، چرا امیرالمؤمنین(ع)، در نامه‌ای که به معاویه نگاشتند، بیعت خود را در راستای بیعت خلفای گذشته، قرار داده و شورا را مورد رضایت خداوند، ذکر کردند: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدَانِ يَخْتَارُ وَاللَّغَائِبِ أَنْ يَرُدُّ» در اینجا بر صحت خلافت و انعقاد بیعت خود بواسطه صحت بیعت خلفای قبلی استدلال نموده و این به روشنی دلالت می‌کند که حضرت مشروعیّت خلافت عمر، ابوبکر و عثمان را قبول داشته است (الصادق، بی تا: ۱۶ و ۱۷).

الموصلی با عنوان "زعمهم وجود نص علی خلافة علی رضی الله عنه" در کتاب خود، این نامه را از جمله مواردی ذکر می‌کند که اعتقاد به نص علی(ع)، توسط پیامبر(ص) انکار می‌شود؛ او می‌نگارد: امام علی با پیشینیان درباره نص به شیوه‌ای که شیعه ادعای آن را دارد، احتجاج نکرده‌اند و کبار شیعه به عدم احتجاج ابی‌الحسن با سابقین اعتراف دارند و در قرن ۱۷، ابن عبدالحسین شرف‌الدین موسوی عاملی است که در کتاب ادعایی خود "المراجعات"، شیعه را ترویج کرده و به شکل گسترده آن را نشر می‌دهد (الموصلی، بی تا: ج ۱، ۱۷۳).

قفاری نیز این نامه را یکی از دلایل رد نص الهی حضرت می‌داند و در اینباره می‌نویسد: این نگاشته، تصریح بر عدم وجود نص دارد و می‌گوید: شورا برای امر امامت، از آن مهاجران و انصار است و هر کدام بر این مطلب اجماع کنند او امام است و هر کس از این امر سرباز زند، قتال با وی به علت عدم پیروی از شیوه مؤمنین واجب است و اگر نصی بر

امام بود، علی (رضی الله عنه)، چنین مطلبی را ذکر نمی کرد. پس بدین شکل، با نصوصی از کتاب نهج البلاغه که شیعه بدان اعتقاد دارد... این کلام هر آنچه، آنان بر ادعاهای خود حول نص علی و ائمه کرده اند را به نابودی می کشاند (نک: القفاری، ۱۴۱۴: ج ۲، ۷۰۱).

ابن ابی الحدید و جرجانی نیز برای اثبات دیدگاه خود در کنار این نامه به سخنان دیگری از حضرت استناد می کنند و در این باره اظهار می دارند: چنانچه حضرت در پاسخ و اصرار عده ای از صحابه پس از قتل عثمان، ضمن امتناع اولیه فرمودند: «فَفِي الْمَسْجِدِ بِبَيْتِي لَا تَكُونُ خَفِيًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَن رِضَا الْمُسْلِمِينَ وَفِي مَلَأَ وَجَمَاعَةً» و در بیان دیگر: «إيها الناس عن ملاء و إذن ان هذا امرکم لیس لأحد الا ما أمرتم به» (نک: الجرجانی، ج ۸، ۳۵۱ و ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ج ۱، ۳۵)

نویسنده کتاب «ارشیف ملتقی أهل الحدیث»، در تکرار مطالب خلف خود، با نسبت دادن نهج البلاغه به سید مرتضی، این نوشته را استناد حضرت به بیعت خلفای قبلی برای تأیید خلافت ذکر می کند و می نویسد: "این نگاشته، به وضوح بر این مطلب دلالت دارد که علی (ع)، از نظر شرعی به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان اعتقاد داشت و به صراحت و به نص واضح در این نامه به آن اشاره می کند، به این مفهوم که امامت و خلافت به اتفاق مسلمین و اجماع آنان بر شخص خاصی صورت می گیرد، بویژه که در ابتدا با اجماع انصار و مهاجرین انجام گرفت و آنان بر ابوبکر و عمر اجتماع کردند، پس نه کسانی را که در بیعت حضور داشته اند، حق انتخاب دوباره است و نه غایبین را حق رد آن. (همو، ۱۴۳۲: ج ۷۱، ۳۸۴).

این از سخنانی است که عین آن عبارات را عبدالقادر محمدی، در کتاب خود تکرار و این نامه حضرت را دلیلی بر استناد شرعی خلافت خلفا توسط علی (ع)، فارغ از نص و نصب می داند. (المحمدی، بی تا: ج ۱؛ ۲۱)

إلهی ظهیر نیز مدعی می شود، ما با این بیان، امامت شیعه را که آنرا از واجبات می دانند، درک نمی کنیم، همچنانکه منظور ایشان را نیز متوجه نمی شویم که می گویند: بر عهده خداست نصب کسی که او برگزیده و بر عهده آن شخص است ردع مظالم بر ظلمش، حمل مردم بر خیر و برگرداندن ایشان از شر (إلهی ظهیر، بی تا: ج ۱، ۱۹۵).

الخضر، نتایج این نامه را در مطالب زیر ذکر می کند:

۱. شوری از آن مهاجرین و انصار رسول (ص) و نیز حل و عقد آن به دست ایشان است.

۲. اتفاق ایشان بر شخصی وسیله رضایت الهی و علامتی بر موافقت خدای سبحان با ایشان است.

۳. امامت در زمان آنها بدون حضورشان و به جز اختیار آنان منعقد نمی‌شود.

۴. از سخن و حکم آنها، جز بدعت‌گذار سرکش که از غیر سبیل مؤمنین پیروی می‌کند، کسی روی بر نمی‌تابد و خارج نمی‌شود.

۵. حضرت مبنای صحت خلافت خود را بر صحت خلافت سابقین از خود، قرار دادند و ایشان به علت بیعت کسانی که قبلاً با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، خلیفه مسلمین شدند. (الخصر، ۱۴۲۸: ج ۱؛ ۱۷۳ و نک: الصلابی، ۱۴۲۵: ج ۲؛ ۸۵۲)

۲.۳ پاسخ محققین شیعی

آنچه پژوهشگران شیعی درباره این نامه و بررسی جوانب متعدد آن نگاشته‌اند، در محورهای زیر نمود دارد:

حضرت در اینجا به مسأله غدیر خم و به وصیت پیامبر(ص) و روایات بسیاری که سند روشنی بر امامت ایشان است، اشاره نمی‌کنند، زیرا معاویه می‌توانست با انکار کردن از کنار آن بگذرد ولی مسأله خلافت خلفای پیشین، چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. (مکارم، ۱۳۸۵: ج ۹، ۸۰)

ایشان به معاویه گوشزد کرده‌اند، اگر به ادعای شما خلافت سه خلیفه پیشین با بیعت مردم مشروعیت و رسمیت پیدا کرده است، با من نیز به همان شیوه بیعت شده است... به این معنا که همه مردم مدینه و تمام کسانی که به نمایندگی از مردم بصره، کوفه، یمن و مصر به مدینه آمده بودند و حتی مردمی که از گوشه و کنار بیابانهای عربستان به مدینه آمده بودند، با اختیار خود با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند (نک: جعفری، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۲).

امیرالمؤمنین در این نامه، برای اثبات امامت خود، به اجماع مردم و نه نص صریح پیامبر، استدلال فرمود، به علت اینکه آنان اعتقاد به نص نداشتند بلکه نزد ایشان، تنها دلیل بر نصب امام، همان اجماع مسلمانان بود، پس اگر حضرت به دلیل نقلی و نص صریح احتجاج می‌کردند، آنان نمی‌پذیرفتند. (ابن میثم، ۱۳۶۲: ج ۴، ۳۵۴)

گرچه ولایت حضرت از راه نصب رسول خدا (ص) در غدیر خم ثابت است ولی اگر حضرت می‌خواستند خلافت خود را از راه نصب رسول خدا(ص)، ثابت کنند، با توجه به

موقعیتی که مردم آن زمان داشتند و همگی خلافت را از راه بیعت مردم می دانستند، این روش در واقع خط بطلان بر حکومت سه خلیفه قبل می بود و این همان آرزو و آمال معاویه بود تا این روش را علیه علی (ع) علم کند و از آن پیراهن عثمان بسازد و موقعیت حضرت را لکه دار کند و از همین راه حکومت حضرت را متزلزل نماید (منتظری، ۱۳۹۷: ج ۱۲، ۶۴)

در حقیقت "سخنان امام در این نامه به معاویه بر اساس باورهای اوست، زیرا او به ولایت و امامت امام (ع) و نصب الهی و ابلاغ رسول خدا اعتقادی ندارد و تجاهر می کند و تنها در شعارهای خود بیعت مردم و شورای مسلمین را مطرح می کند و امام (ع) نیز در استدلال با او به ناچار معیارهای مورد قبول او را مطرح می فرمایند که اگر بیعت را قبول داری، مردم با من بیعت کردند و اگر شورا را قبول داری، شورای مهاجرین و انصار مرا برگزیدند، دیگر چه بهانه ای می توانی داشته باشی؟ بنابراین سخنان فوق دلیل بر قبول مشروعیت خلفای قبلی نمی شود. (سبحانی، ۱۴۲۴: ۶۴)

۴. رویکرد آلوسی به نامه ششم نهج البلاغه

بن مایه مطالب آلوسی در این مطلب نهفته است که وی، دیدگاه شیعیان را درباره مخاطب شناسی و نیازسنجی امام (ع) مورد نقادی قرار می دهد و برای اثبات دیدگاه خود به مطالبی استناد می کند که در ادامه بدانها پرداخته می شود:

۱.۴ میزان سنجش تحلیل پژوهشگران شیعی

آلوسی در ابتدای کلام خود می نویسد:

نهایت پاسخ شیعه به مطالب نامه اینست که آنرا از جمله مناظرات حضرت با دشمن می دانند، حضرت برای آنکه مخاطب خود را ملزم کنند به پاره ای از مقدمات تمهیدیه وی تسلیم گردیده و آنرا قبول کند، رشته سخن را از نو پیوند داده و در صدد الزام او برآمده اند و آنگاه -این عده- آنرا دلیل الزامی بر آن ذکر می کنند؛ در صورتیکه این پاسخ از تحریفاتی است که با چشم پوشی از جوانب کلام زائده به قدر نیاز، قبول آن برای یک عاقل، شایسته نیست و اهل فضل آنرا نمی پذیرند. زمانی که به بیعت اهل حل و عقد اکتفا می شود و امری پوشیده نیست (آلوسی، ۱۴۲۹: ج ۱، ۴۵۸).

وی با این بیان درصدد القاء این مطلب است که اثبات کند، سخن حضرت با انکار نص الهی، دلالت بر شرط بیعت در انتخاب امام دارد و اینکه محققان شیعی، کلام را در راستای نیاز معاویه و محاجه با وی ذکر می‌کنند، برداشتی نادرست از نوشته ایشان است که کسی آنرا برنمی‌تابد. برای سنجش صحت ادعای آلوسی، در ابتدا دیدگاه‌های حضرت درباره موضوع نصب از نهج‌البلاغه پیگیری می‌شود و در ادامه محتوای نامه حضرت از نظر سیاقی، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا صحت سخنان وی مشخص شود. ادعای آلوسی آنگاه پذیرفته است که دیدگاه بنی‌امیه درباره نصب الهی علی(ع) نیز مورد تحلیل قرار گیرد تا مشخص شود آیا معاویه در آن دوره، نیازمند اثبات جانشینی علی(ع) توسط پیامبر(ص) بوده است یا نه؟ مطالب پیش‌گفته در ادامه بررسی می‌شود.

۱.۱.۴ بررسی دیدگاه علی(ع) درباره امر نصب در نهج‌البلاغه

بر خلاف پندار آلوسی و دیگران در نهج‌البلاغه، با عباراتی مواجه می‌شویم که بیانگر نصب الهی حضرت برای حکومت هستند:

سخن ایشان "فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ" در عبارت: «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يَسْوَىٰ بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا... لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَىٰ مُنْتَقَلِهِ» (خطبه ۲)، اشاره به این دارد که پیامبر(ص) به خلافت و امامت ایشان وصیت کرده است و دلیل این مطلب، سخن امام در ذیل خطبه است که بیان داشتند: «الآن إذ رجع الحق إلى أهله و نقل إلى منتقله»؛ سبحانی در باب این کلام می‌نویسد: باید سوال کرد: مراد از حقی که از دست خارج شده بود، سپس به اهلش برگشت، چیست؟ آیا آن غیر از امامت و خلافتی است که در طول ۲۵ سال، امام از آن محروم شده بودند، سپس بعد از فترتشان به ایشان برگشت؟ (نک: سبحانی (۱۴۲۴)، ۳۴ و ۳۵).

همچنانکه امام(ع) در این کلام آل محمد(ص) را به گونه‌ای می‌ستایند که لازمه آن، سقوط دیگران از رسیدن به درجه شایستگی آنان است. این کلام هرچند در فضیلت بخشیدن آل محمد بر تمامی افراد است، از آنجا که زمینه کلام به مناسبت خاصی یعنی جنگ با معاویه بوده است، به فضیلت نفس امام و شایسته نبودن معاویه برای خلافت اشاره دارد. (ابن میثم، ۱۳۷۵: ج ۱، ۴۹۴)

کلام حضرت در خطبه ۱۴۴: «إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ» از دیگر سخنان ایشان در باب امامت الهی است که ابن‌ابی‌الحدید در اشاره به آن می‌نویسد: عینا

همان نص مشهورى است که از پیامبر خدا (ص) رسیده است (نک: ابن ابى الحديد (۱۳۳۷)، ۹، ۸۷). مغنیه نیز این کلام را از سخنان مأخوذ حضرت ذکر کرده و مى آورد: این کلام على (ع) نیست، بلکه از خداوند و رسول (ص) است؛ وی آنگاه با استناد به روایات صحیح بخارى و مسلم، در صدد اثبات جایگاه جانشینی و امامت الهی على (ع) توسط پیامبر (ص)، برآمده، ذکر مى کند: بخارى در جلد ۹ صحیح آورده است: «إن رسول الله قال: «لا يزال هذا الأمر فى قریش ما بقى منهم اثنان» و مسلم در صحیحش "الفضائل عن النبى"، آورده است که بنى هاشم، برگزیدگان قریش هستند و محمد (ص)، برگزیده برگزیدگان است. زمانیکه نبوت از آن برگزیده برگزیدگان باشد، پس ولایت ائمه، اذنی برای گزینش بعد از رسول است از نسلش و تنها در سیره و سریره طیب محقق مى شود که خداوند فرموده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». (رک: مغنیه (۱۳۵۸)، ۲، (۱۴۲).

سخنان دیگر در این باب به شرح زیر است:

الف - فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقى مستأثراً على... (خطبه ۶)

ب - وقد قال قائل إنك على هذا الأمر يا ابن أبى طالب لحريرى فقلت بل أنتم والله لأحرص وأبعد وأنا أخص وأقرب... (خطبه ۱۷۲)؛

ابن ابى الحديد بیانات حضرت را در این موضوع در حد تواتر مى داند و سخنانی دیگر را افزون بر نهج البلاغه بر آن مى افزاید (نک: همو، ۹، ۳۰۶ و ۳۰۷).

همه این بیانات در رد دیدگاه آلوسى و دیگرانی هستند که با انکار نصب الهی حضرت در نهج البلاغه، نامه ششم را از استنادات خویش برای مشروعیت بخشی به خلافت خلفای گذشته توسط على (ع) ذکر مى کنند و آنچه شیعه در این باره پاسخ گفته است را نفی مى کنند.

۲.۱.۴ تحلیل محتوای نامه

بر اساس متن نهج البلاغه، عبارت «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرَ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ» به عنوان جمله ابتدایی آمده است و در وقعه صفین (نصربن مزاحم، ۱۴۰۴: ۲۹)، الامامه و السياسه (دینورى، بی تا: ج ۱، ۱۱۳)، العقد الفريد (ابن عبدربه، بی تا: ج ۵، ۸۰)، تاریخ دمشق (ابن عساکر: ج ۵۹، ۱۲۸)، المناقب (خوارزمى، ۱۴۱۱: ج ۱، ۲۰۳)، شروح نهج البلاغه ابن ابى الحديد (ابن ابى الحديد: ج ۳، ۷۵) و ابن میثم (بحرانى، همو: ج ۴، ۳۵۲)، تذکره الخواص (ابن جوزى، ۱۴۲۶: ج ۱، ۳۹۷) و

بحارالانوار (مجلسی: ج ۳۳، ۷۷) به صورت: "لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ" و همراه با لام تعلیل ذکر شده است که در حقیقت دلیلی است بر جمله گذشته حضرت. به این مفهوم که حضرت در ابتدا برای معاویه می‌نویسند: بیعت من علی، در مدینه و توسط اهل آن شکل گرفته و تو که در شام بودی، ملزم به اجرای آن هستی، به این علت که این روند عادی انتخاب خلفای ثلاثه بوده و تو که در زمان آنان بودی، به این امر تن در دادی و امروز گریزی از آن نداری. متن ابتدائی نامه حضرت و در موضوع بیعت بدین صورت نقل شده است: "أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بَيْعَتِي وَأَنَا بِالْمَدِينَةِ قَدْ لَزِمْتُكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَاللَّغَائِبِ أَنْ يَرُدُّ".

ابن میثم در توضیح این فراز از نامه حضرت بر این عقیده است که طبق آنچه از اصل نامه نقل شد، فراز: "أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بَيْعَتِي وَأَنَا بِالْمَدِينَةِ قَدْ لَزِمْتُكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ" اصل ادعاست و جمله: «أَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ»، مقدمه نخستین استدلال و صغرای قیاس مضمراً از شکل اول می‌باشد و تقدیر مقدمه کبری اینست: با هر که این قوم بیعت کرده‌اند، نه شخص غایب حق دارد آنرا رد کند و نه حاضر می‌تواند، کسی غیر از آنرا که آنان با او بیعت کرده‌اند، برگزیند؛ نتیجه قیاس این می‌شود: هیچ‌کس، خواه غایب و خواه حاضر، حق رد کردن بیعت آنان با امامشان را ندارد و لازمه این نتیجه آنست که این بیعت شامل حاضران و غایبان می‌باشد (همو، ج ۴، ۳۵۳).

به این مفهوم که حضرت به معاویه گوشزد کرده‌اند که اگر به ادعای شما، خلافت سه خلیفه پیشین با بیعت مردم، مشروعیت و رسمیت پیدا کرده است، با من نیز به همان شیوه بیعت شده است.

معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین می‌دانست، نمی‌توانست چگونگی گزینش آنها را برای خلافت، انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل‌تری در مورد حکومت علی (ع) واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند... سنت آن زمان بر این مسأله استوار بود که اگر مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می‌کردند، غایبان و دور افتادگان آنرا به رسمیت می‌شناختند. (مکارم، ج ۹، ۸۰)

ادامه بیانات حضرت نیز در پاسخ به دیدگاه معاویه و قبل از آن توسط طلحه و زبیر درباره شیوه انتخاب خلیفه از طریق شورا است که درباره عثمان و توسط شورای شش نفره عمر انجام گرفت؛ حضرت متذکر می‌شوند: شورا تنها و تنها حق مهاجران و انصار است و اگر آنان پیرامون مردی گرد آمدند و همگی امامش نامیدند، مورد خشنودی خدا خواهد بود. این عبارت کبرای قیاس را تقریر کرده و حق شورا و اجماع را در انحصار مهاجران و انصار قرار داده است، به دلیل اینکه ایشان اهل حل و عقد امت محمد(ص) می‌باشند، پس اگر بر مسأله‌ای از احکام الهی اتفاق کلمه داشته باشند، چنانکه بر بیعت با آن حضرت متحد شدند و ایشان را امام نامیدند، چنین اتحادی، اجماع بر حق و مرضی خداوند و راه مؤمنان است که پیروی از آن، واجب می‌باشد (ابن میثم، همو)

عبارت "إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ"، هدفی دیگر را نیز در ارتباط با معاویه دنبال می‌کند و آن اینست که در صورت واگذاری انتخاب خلیفه به شورا، معاویه حق اظهار نظر در این امر و دخالت و تأثیرگذاری در آنرا ندارد و شورا را مهاجرین و انصار شکل داده و تصمیم‌گیری خواهند کرد و معاویه در هیچ یک از این گروهها جای نمی‌گیرد؛ چرا که بنا به نقل الفتوح، عبارت حضرت با افزودن "دون غیرهم" که دیگرانی را از آن خارج می‌کند، به صورت "وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ دُونَ غَيْرِهِمْ" نیز نقل شده است و از سوی دیگر حضرت در ادامه با عبارت "وَاعْلَمُ يَا مُعَاوِيَةُ أَنَّكَ مِنَ الطُّلُقَاءِ الَّذِينَ لَا تَحِلُّ لَهُمُ الْخِلَافَةُ وَلَا تُعَقَّدُ مَعَهُمُ الْإِمَامَةُ وَلَا يَدْخُلُونَ فِي الشُّورَى"، حق دخالت در خلافت، امامت امت و شرکت در شورا را به علت اینکه او در زمره طلقاء و آزادشدگان پیامبر(ص) هست، نفی و با این بیان اظهار می‌دارند: افرادی چون تو، حق اظهار نظر در امور مسلمین را ندارند، چه برسد که بخواهند در مورد شیوه انتخاب خلیفه مسلمین، صاحب نظر و دیدگاه باشند.

حضرت در آخرین فراز از نوشته خود، با بیان: "وَقَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ"، ادعاهای واهی گذشته معاویه را متذکر می‌شوند و می‌فرمایند: درباره قتل عثمان سخنان بسیاری بر زبان آوردی و این مطالب اشاره به عملکردهای وی و نوشته‌هایش به حضرت و دیگران دارد، هر چند که برخی آنرا: "ای معاویه، تو که کاملاً دستت به خون عثمان آلوده است" نیز ترجمه می‌کنند و می‌خواهند بیان کنند: حضرت نقش او را در قتل عثمان بسیار زیاد می‌دانند و به عبارتی این قتل ادعا شده را همچون طلحه و زبیر به خود او نسبت می‌دهند و چنین شواهدی در تاریخ ثبت شده است.^۲

۳.۱.۴ نصب علی (ع) در دیدگاه بنی‌امیه

از نظر آلوسی، اگر نصی الهی بر امامت علی (ع) بود، ایشان باید آنرا با معاویه مطرح و بدان استناد می‌کردند، نه اینکه بر اساس دیدگاه شیعه، مطابق با نیاز و ادعاهای وی با او سخن گویند، این نظر آنگاه قابل پذیرش خواهد بود که معاویه و بنی‌امیه، اعتقادی به نصب پیامبر (ص) نداشته باشند، در صورتیکه مستندات تاریخی و حدیثی در تقابل با این ادعا هستند.

بر اساس نقل نصرین مزاحم در وقعه صفین، معاویه در جواب نامه محمد بن ابوبکر که در دفاع از علی (ع) و دعوت او بدان می‌نویسد، از حق علی (ع) و مذمت خلیفه اول در غضب حکومت ایشان سخن به میان می‌آورد که دلالت بر باور وی به نصب حضرت دارد. در قسمتی از این نامه، معاویه می‌آورد: ما و پدرت در روزگار زندگی پیامبرمان (ص) باهم بودیم، می‌دیدیم نگهداشت حق پسرایی طالب بر ما لازم و برتری او بر ما آشکارست، پس چون خداوند آنچه را می‌بایست برای پیامبرش (ص) برگزید و آنچه را بدو وعده کرده بود، به تمامی رساند و دعوتش را آشکار کرد و حجّتش را روشن و غالب ساخت، جان وی را به جوار خویش برد. آنگاه پدر تو و فاروق او نخستین کسانی بودند که حق علی را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند و هر دو بر این امر متفق و همدستان گشتند، سپس وی را به پذیرفتن خود خواندند و او (در بیعت) با آندو تعلق کرد و بر ضد ایشان به این سوی و آن سوی روی آورد تا در کار او اندیشیدند و بر آن شدند او را به اندوهی عظیم افکنند و آهنگ وارد کردن لطمه‌ای گران بدو نمودند، پس ناگزیر بیعت کرد و به آن دو تسلیم شد، ولی آن دو وی را در کار خود مشارکت نمی‌دادند و بر رازهای خود آگاهی نمی‌کردند، تا درگذشتند و دورشان سپری شد. وی آنگاه ادامه می‌دهد:

پدرت شالوده این (دولت) را نهاده و حکومت خود را پایه گذاشته و این بنا را برآورده است. بنابراین اگر آنچه ما بر آنیم درست است، پدر تو آغازگرش بوده و اگر جور و ستم است باز هم پدرت پایه‌اش را گذاشته است. ما شرکای او هستیم و به رهنمود او رفته و از کار او پیروی کرده‌ایم. اگر پدرت، پیش از ما این راه نپیموده بود، ما با پسر ابی طالب مخالفتی نمی‌کردیم و به او تسلیم می‌شدیم، ولی دیدیم پدرت چنان کرد و ما نیز گام به جای گام او نهادیم و رفتار او را سرمشق خود ساختیم (نک: نصرین مزاحم، ۱۴۰۴، ۱۱۹-۱۲۰).

بر اساس گزارشهای تاریخی، پس از رحلت پیامبر(ص)، زمانی که ابوسفیان وارد مدینه شد، مردم با ابوبکر بر سر خلافت بیعت کرده بودند. ابوسفیان که اوضاع را چنین دید، گفت: به خدا سوگند خروش و هیاهویی می بینم که چیزی جز خون آنرا خاموش نمی کند. ای فرزندان عبدمناف، به چه مناسبت ابوبکر عهده دار فرمانروایی بر شما باشد. آن دو مستضعف، آن دو درمانده کجايند مقصودش علی(ع) و عباس بود، شأن خلافت نیست که در کوچکترین خاندان قریش باشد. سپس رو به علی(ع) گفت: دست بگشای تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را برای جنگ با ابوفضیل یعنی ابوبکر انباشته از سواران و پیادگان می کنم (ابن ابی الحدید، همو: ۱، ۲۲۰).

این مطلب نیز دلالت بر این دارد که با وجود عباس عموی پیامبر(ص) و با وجود کهولت سن نسبت به امیرالمؤمنین، ابوسفیان بیعت و حکومت را از آن علی(ع) می داند. شاهد مثال دیگر از نظر تاریخی، شعر ابوسفیان است که وقتی به مدینه رسید و دید مردم با ابوبکر بیعت کرده اند، در ترغیب بنی هاشم برای اینکه بیعت ابوبکر را فسخ کنند و ایشان را دعوت کند بر اینکه ایشان امیرالمؤمنین(ع) را امام و پیشوا گردانند، شروع به گفتن آن کرده و گفته است:

ای قبیله بنی هاشم به طمع میندازید مردم را در خود و خصوص قبیله بنی تیم و قبیله بنی عدی.

پس نیست امر امامت مگر در میان شما و مگر به سوی شما

و نیست از برای امر امامت مگر ابوالحسن که علی بن ابی طالب است.

ای ابوالحسن محکم کن از برای امر امامت کف احتیاط زیرا تو باین کار که دیگران امید آن را دارند تواناتر هستی. (یعقوبی، ۲، ۱۲۶؛ بخاری، ۲، ۳۶۲؛ ابن ابی الحدید، ۶، ۱۸؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۹۰/۱؛ همو، ۱۴۱۳، ۲۴۸؛ طبری، بی تا: ۳۸۰/۱؛ الحسنی، ۱۴۳۴: ۸۷/۱).

و از آن جمله، شعر عبداللّه بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالطلب است که بعد از فتح مکه مسلمان شد (الموسوی، ۱۴۱۰: ۲۱۴) و ضمن یک شعر طولانی آنرا بیان کرد: (هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ۲۸۰/۸)

و انّ ولیّ الامر بعد محمّد علیّ و فی کلّ المواطن صاحبه

وصیّ رسول اللّٰه حقّاً و جاره و اوّل من صلیّ و من لان جانبه

(همو؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۹؛ کراچکی، ۱۴۲۱: ۳۵؛ ابن ابی الحدید، ج ۱۳/۲۳۱: حر عاملی، ۱۴۲۵: ۳۲۶/۳)

فیض‌الاسلام شارح نهج‌البلاغه نیز آورده است: بعد از آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود، مردم در سقیفه بنی‌ساعده یعنی در محلّ اجتماع انصار گرد آمده، ابوبکر را بخلافت نصب نمودند، ابوسفیان نظر به دشمنی باطنی که با اسلام داشت، می‌خواست میان مسلمانان فتنه انگیزد، لذا با جمعی نزد عباس‌بن‌عبدالمطلب رفته گفت: تعجب و نگرانی من از آنست که خلافت از بنی‌هاشم بیرون رفت و به بنی‌تیم منتقل گردید و فردا این مرد خشن ناهموار یعنی عمرابن‌خطّاب که از بنی‌عدی است بر ما حکمفرما شده، همگی را به زیر فرمان خواهد برد، برخیز تا به نزد علیّ رفته با او بیعت کنیم، چون تو عموی پیغمبر هستی و سخن مرا هم قریش می‌شنوند هر که با ما مخالفت کرد، او را می‌کشیم. پس با جمعی اتفاق نموده نزد آن حضرت آمدند تا با او بیعت کنند، امیرالمؤمنین (ع) چون می‌دانست منظور ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد میان مسلمانان است، خطبه‌پنجم نهج‌البلاغه را در جواب او بیان داشتند (فیض‌الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۱، ۵۸).

تمامی این مستندات دلالت بر این مطلب دارد که معاویه و بنی‌امیه به حق جانشینی علی (ع) پس از رسول (ص)، اذعان داشتند، اما آنچه در نامه‌ششم، حضرت آورده‌اند، مطابق با تحریکات معاویه در شام و ادعاهای او بوده است.

۲.۴ میزان تأثیر سخنان علی (ع) بر معاویه

آلوسی با بیان دیگر در رد هماهنگی کلام حضرت با شرایط معاویه می‌نویسد: "همچنین دلیل الزامی مسلم، نزد دشمن به گونه‌ای است که معاویه آنگونه که ذکر شده، تسلیم نمی‌شود و ترا به این مطلب، نامه‌اش به امیر (ع) دلالت می‌کند که در نزد امامیه و غیر ایشان مذکور است".

در حقیقت نظر او بر اینست که اگر کلام حضرت مطابق با نیاز معاویه بود، معاویه مجاب شده و نمی‌توانست پاسخی به حضرت بدهد، درحالی‌که او در نامه دیگر به استدلالهای حضرت پاسخ می‌دهد. بررسی فضای شکل گرفته پس از ارسال نامه، امکان صحت‌سنجی سخنان او را فراهم می‌کند.

بر پایه مستندات تاریخی، پس از دریافت نامه حضرت، تا مدتهای طولانی، معاویه پاسخی برای استدلالهای ایشان نداشت و جریر به مدت طولانی در شام سرگردان بود، چنانکه در حدیث صالح‌بن‌صدقه آمده است: (جریر، دیری نزد معاویه بماند تا آنجا که مردم او را متهم به گرایش و سازش با معاویه کردند و علی (ع) گفتند: من برای سفیر خود مهلتی

تعیین کردم که پس از انقضای آن نباید درنگ کند، مگر آنکه فریب خورده یا نافرمان شده باشد! ولی او چندان تأخیر کرد که علی از وی ناامید شد).

همچنانکه در این مدت نقل شده است، معاویه از جریر خواست، نامه‌ای به حضرت نوشته و خواسته‌های او را با ایشان در میان بگذارد: در وقعه صفین آمده است: معاویه که خود به منزل جریر آمده بود، گفت: ای جریر من در این باب نظری دارم. به مولایت بنویس که شام را به من سپارد و مصر را نیز خراج‌گذار من مقرر دارد و وقتی اجلس در رسید، بیعت کسی را بر گردن من نهد و من نیز کار را به او وا می‌گذارم و خلافت کلی او را کتبا می‌پذیرم. جریر گفت: هر چه می‌خواهی خود بنویس و من نیز همزمان با تو می‌نویسم.

بنا به نقلها، معاویه نامه‌ای در این باب برای علی فرستاد. حضرت در پاسخ آن نامه - به جریر چنین نوشتند: «اما بعد، معاویه در واقع می‌خواهد که بیعت من بر گردنش نباشد و هر کار که خود خواهد و من خوش ندارم بکند و نیز می‌خواهد تو را سر بگرداند تا آمادگی مردم شام را ارزیابی کند».

پاسخ حضرت در خطاب به جریر که می‌فرمایند: می‌خواهد تو را سر بگرداند تا آمادگی مردم شام را ارزیابی کند، از حقیقت‌های تاریخی است که در این مدت حضور جریر، شرحبیل بن سمط را با شرایطی خاص فریفت (نک: وقعه صفین) و نقل شده است، معاویه بر آن بود تا یکی از شخصیت‌های سیاسی قریش به ویژه آنانرا که در شوری حضور داشتند به خود جذب کند تا از او بهره‌برداری سیاسی کند. امام به همین نکته اشاره کرده بودند که قریشی‌هایی که در شام‌اند، هیچکدام در شورا پذیرفته نشده و خلافت برای آنان روا نیست. چنانکه در این فاصله بار دیگر به علت درنگ طولانی مدت، حضرت به جریر، نامه نوشته و بیان داشتند: (معاویه را به روشنگویی وادار و او را قاطعانه به حجت گیر و سپس میان جنگی ویرانگر یا صلحی سعادت‌آور مخیرش گردان، اگر جنگ را برگزید به پیمان‌شکنی هشدارش ده و اگر صلح را اختیار کرد، بیعتش را بستان).

پس از این نامه و چون مردم شام با معاویه بیعت کردند و او آنانرا در این بیعت ارزیابی کرد و قابل توجه دید و افکار عمومی شام را از خاندان عصمت و طهارت دور ساخت، آنان را تحت فرمان و تسخیر خود درآورد، به همراه صد هزار سرباز به جنگ با جانشین خدا حرکت کرد و جنگ صفین را به وجود آورد.

او پس از این کار، در نخستین دیدار به جریر، گفت: «ای جریر، به مولایت ملحق شو» و خود نامه‌ای مبنی بر آمادگی به جنگ نوشت و این همان نامه‌ای است که مورد نظر آلوسی است که معاویه بعلت اینکه دریافت نمی‌تواند، پاسخگوی استدلالهای حضرت باشد، جنگ را برگزید.

۳.۴ دلایل مخالفت معاویه با حضرت

آلوسی در حالتی جانبدارانه از معاویه، علت مخالفت او با حضرت را در نگرش دینی او قرار می‌دهد و بیان می‌کند، تفاوت نگرش معاویه که منطبق با سنت پیامبر(ص) بوده، این مطلب را اقتضا می‌کرد؛ به این مفهوم که در نگاه معاویه، هر کس بتواند از عهده کارهای حکومتی برآید، شایستگی آنرا دارد و چون حضرت قادر به اجرای قصاص قاتلان عثمان نبوده است، به مخالفت برخاست:

مذهب وی بدین‌گونه است که هر مسلمان قرشی که قادر به تفیذ احکام، توقیع جنگ، حمایت از قلمرو اسلام و حفظ مرزها و دفع شرور باشد و جماعتی از مسلمین عراق یا شام یا از مدینه منوره با او بیعت کنند، او امام است. او با امیر(ع) تنها به علت اتهام قتل او به عثمان و حفظ اهل جور و عصیان با او بیعت نکرد و به قدرت تفیذ احکام و اخذ قصاصی که آن از عمده وظایف شرعی رسول بوده، معتقد بوده است و به زعم خود و اقتضای فهم خود آنرا می‌فهمید.

۱.۳.۴ مذهب معاویه

اولین پاسخ به آلوسی، کلام حضرت است که در همین نامه، با قسم دادن معاویه می‌فرمایند: اگر با دیده عقل بنگرد و از هوا و هوس چشم بپوشد، ایشان را بی‌گناهیترین فرد در قتل عثمان خواهد یافت، زیرا آن حضرت هنگام کشته شدن عثمان در خانه خود قرار داشته و از واقعه بر کنار بودند، البته این کناره‌گیری امام(ع) پس از آن بود که مدت مدیدی با دست و زبان از او دفاع کرده و هم عثمان را نصیحت می‌کردند و هم از مردم می‌خواستند دست از آزار وی بردارند و چون دیگر سعی و کوشش خود را بی‌نتیجه دیدند، دست برداشته و به خانه خود پناه بردند. به این مفهوم که تهمت قتل به حضرت، بر پایه هوای نفس و بدور از عقلانیت است.

ایشان با بیان: «إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّنَّ مَا بَدَأَ لَكَ» نیز متذکر می‌شوند: مگر اینکه بناحق مرا به گناهی متهم سازی که بکلى از آن دورم که در این صورت هر گناه و جنایتی را که به ذهنت می‌آید، می‌توانی به من نسبت دهی زیرا، باب اختیار برای هر کس باز است. از سوى دیگر آنگونه که آلوسى مدعى شده، معاویه در اثر پایبندی به سنت قصاص پیامبر(ص)، این خونخواهی را طلب می‌کند و درصدد القا این مطلب است تا بگوید: معاویه بهتر از علی(ع) آگاه به احکام و شرایط اسلام بوده است. این از سخنانی است که از نظر تاریخی و مستندات حدیثی، به علت تفاوت ایمان و دینداری حضرت علی(ع) و معاویه نیازی به دلیل ندارد، تنها نمونه‌ای از آن در نهج البلاغه نامه‌های حضرت است که خطاب به وی می‌نویسند:

شگفتا از بازی روزگار که اینک کسی مرا رقیب است که نه تلاشی هم‌تراز من داشته است و نه سابقه‌اش با من قابل قیاس، نه تنها او که هیچ کس دیگری نیز از چنان پیشینه‌ای برخوردار نباشد، مگر در این میان مدعى تازه‌ای پیدا شود که من او را نمی‌شناسم و بر این باورم که خدا نیز او را نمی‌شناسد.

ای معاویه، بگو تا بدانم که شما امویان از چه زمانی بی‌هیچ سابقه‌ی درخشان و شرافت نمایانی سیاستمداران ملت و رهبران انقلاب این امت شده‌اید؟ بگذریم از آن پیشینه‌ها که نگون‌بختی می‌آورد و از آن باید به خدا پناه برد و من هشدارت می‌دهم که همچنان در کژراهه‌ی فریب آرزو-با دو چهرگی - راه گذشته را پی‌گیری.

شما از آنان بودید که یا به خاطر نان یا از بیم جان مسلمان گردیدید، این هنگامی بود که نخستین مسلمانان در پذیرفتن اسلام پیش بودند و مهاجران سبقت از دیگران ربودند. (نامهٔ ۱۷)

آری، من ابوالحسن، کشنده جد، دایی و برادر تو در جنگ بدرم همان شمشیر امروز نیز با من است و با همان قلب با دشمن خویش روبه‌رو می‌شوم. بی آنکه دین تازه‌ای آورده باشم یا پیامبر دیگری گزیده باشم و این نیز واقعیت مسلمی است که من در همان راستای روشنی هستم که شما امروزش به دلخواه وانهاده‌اید و نشان داده‌اید که انتخاب دیروزیتان از سر ناگزیری بود. (ابن قتیبه، ۳۳۲۶، ۶، ۶۳۳۶؛ سیدرضی، بی‌تا، نامه ۱۱؛ ثقفی کوفی، ۲۳۲۶، ۳۳۶؛ یزدی، ۲۳۲۶، ۱۹؛ طبری، ۳۳۲۶، ۳، ۳۱).

بیان حضرت در نامه ۳۰ نیز اینگونه است:

معاویه اینک به خود آی و به خود بپرداز زیرا خداوند راه و سرانجام امور تو را روشن کرده است. اما تو همچنان به سوی زیانکاری و جایگاه کفرورزی، حرکت می‌کنی، خواسته‌های دل تو را به بدیها کشانده و در پرتگاه گمراهی قرار داده است و تو را در هلاکت انداخته و راه‌های نجات را بر روی تو بسته است.

۲.۳.۴ خونخواهی عثمان

آلوسی، دم از خونخواهی عثمان می‌زند و آنرا از حقوق معاویه ذکر می‌کند، به علت اینکه آن، مطابق سنت پیامبر(ص) است، بررسی قتل عثمان و نقش عوامل متعدد در شکل‌گیری آن در ارتباط با معاویه، جوانب این مطلب را مشخص خواهد کرد. بر اساس تحلیلهای انجام شده و تحقیقات صورت گرفته، آنچه بیش از همه معاویه به صراحت در نوشته‌های خود بر آن تأکید دارد، مسأله خلفای سه‌گانه سابق و قتل عثمان است. معاویه به صراحت در نامه‌هایش، خود را نماینده خلیفه دوم و سوم دانسته و به همین منظور داعیه خونخواهی از خلیفه سوم را مطرح می‌کند(نک: ایزدی، ۱۳۹۰؛ ۲۳-۲۴).

ابن‌ابی‌الحدید در این باره می‌آورد: معاویه از قتل عثمان به عنوان حربه‌ای برای مقابله با حضرت علی(ع) و به عنوان ابزاری برای همراه کردن مردم با اهداف خود استفاده کرد. او برای اشخاصی در سرزمینهای مختلف نامه نوشت و امام(ع) را قاتل عثمان معرفی کرد. خود را خونخواه عثمان دانستو ذکر کرد اگر علی افرادی را که در قتل عثمان نقش داشتند، به ما تحویل دهد تا آنها را قصاص کنیم، در آن صورت طالب خلافت نیستیم، بلکه آنها همانند عمر بن خطاب به شورا واگذار خواهیم کرد.(ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۰/۱۴-۱۵).

در صورتیکه، یعقوبی بر این عقیده است که سیاست خونخواهی را معاویه حتی پیش از کشته شدن عثمان در پیش گرفته بود و آنگاه که در یاری عثمان درنگ کرد، این پدیده کاملاً آشکار شد و با وجود اصرار عثمان، معاویه نیرویی برای حمایت از وی و رویارویی با آشوب‌گران گسیل نکرد و از پشتیبانی او سرباز زد، به صورتی که عثمان آشکارا به او گفت: تو می‌خواهی، من کشته شوم و سپس خود را خونخواه من بشماری.(یعقوبی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۱۷۵)

برخی معتقدند که ابتدا معاویه قصد حمایت از عثمان را داشت، تا وضع خود را به عنوان جانشین او تثبیت کند؛ ولی وقتی کار را از دست رفته دید و فهمید که برای عثمان هیچ طرفداری باقی نمانده و شرایط انقلاب مردمی هم، چنان نیست که خود را مطرح کند، آرام

کنار کشید و آماده شد که پس از آرامش اوضاع، یکی یکی به مصاف انقلابیون برود و آنها را از میان بردارد. (ابن شبهه ۱، 1289)

به هر حال مهم اینست که وقتی عثمان به کمک نیاز داشت، معاویه از کمک سرباز زد و پس از کشته شدن او هم از خلیفه مقتول بسیار استفاده کرد. چنانکه امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: وقتی به یاری عثمان برخاستی که سود آن یاری، متوجه تو بود و زمانی که یاری ات برای او سودمند بود، به یاری اش اقدام نکردی. (نامه ۳۷)

همچنانکه در بیان دیگر اظهار می کنند: از دیگر سو، تو باورت شده که به راستی به خونخواهی عثمان برخاسته ای تو زمینه ها و جایگاه اصلی این جنایت را نیک می شناسی، اگر به راستی آهنگ خونخواهی داری، آنرا از همان جا باید بجویی. (نامه ۱۰)

اشاره به اینکه اگر شرکای خون عثمان را می خواهی دوستان تو طلحه و زبیر بودند و اگر به دنبال کسانی هستی که او را تنها گذاشتند و فریاد استغاثه او را پاسخ ندادند، خودت بودی که عثمان به تو نامه نوشت و از تو تقاضای کمک کرد ولی تو هیچ گامی برای او بر نداشتی، بنابراین تو در خونخواهی عثمان صادق نیستی و اگر صادق بودی مسیری غیر از این داشتی.

۴.۴ عدم بدگویی معاویه از حضرت

از بدیهیات است که بیعت مهاجرین و انصاری که از معاویه نمی ترسیدند اگر او را معتمد می پنداشتند، در مجالس و مکاتیب او بدگویی از امیر (ع) نمی کردند بلکه درباره این بیعت همانگونه که به صراحت در مکتب او معروف است و از آگاهان در این امر پوشیده نیست، خطا کرد. پس آنچه بیان داشته از مقابله بیعت مهاجرین و انصار دلیل تحقیقی مرکب از مقدمات حقه ای است که مطلوب را تثبیت می کند.

آلوسی در صدد القا این مطلب است که معاویه مشکلی با حضرت و بیعت ایشان نداشته است و در مجالس او نسبت به حضرت، سب و بدگویی نمی شد و او تنها در تبیین بیعت حضرت به علت تفاوت مذهب دچار خطا شد. اقدامات عملی معاویه و عملکردهای تاریخی او، مبین واقعی این نظریه خواهد بود.

بر پایه مدارک تاریخی، به علت حضور نمایندگان سرزمینهای اسلامی در مدینه اعم از مکه، کوفه، بصره، مصر و حجاز در اعتراض به عملکردهای عثمان، همه گروهها با علی (ع)

بدون اجبار و با رضایت بیعت کرده و تحت حاکمیت ایشان درآمدند و در این میان تنها شام بود که به علت وجود معاویه، متفاوت از دیگر سرزمینها عمل می‌کرد و او تحرکاتی را علیه حضرت چه در جریان جنگ جمل و چه پس از آن پدید آورده بود و از بیعت با حضرت سرباز می‌زد. ابن‌عساکر بر این عقیده است که همه مناطق اسلامی، جز سوریه و فلسطین که تحت سلطه معاویه بودند، بیعت ایشان را پذیرفتند. (ابن‌عساکر ۱۴۰۰)، ج ۳، ۱۲۳-۱۲۴)

بنابر روایت بسیار مهمی، اندک زمانی پس از بیعت عمومی با علی(ع)، معاویه در نامه‌ای به زبیر، او را «امیرالمؤمنین» خواند و وی را به بیعت شامیان فریفت و بر اهمیت دستیابی به بصره و کوفه تأکید کرد و حتی از بیعت با طلحه پس از زبیر، سخن به میان آورد و هم در این نامه، آن دو را به طرح ادعای خون‌خواهی عثمان خواند. بنابر همین روایت، زبیر، طلحه را از این نامه آگاه کرد و آن‌گاه هر دو تصمیم به مخالفت با امام(ع) گرفتند (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱/ ۲۳۱). در واقع، قصد معاویه این بود که دشمنان و رقیبان را به دست یکدیگر از میان بردارد و به نظر می‌رسد که دیگر رجال بنی‌امیه نیز کمابیش بر اساس برنامه تفرقه‌افکنی حرکت می‌کردند که ابعاد و کیفیت آن نیاز به موضوعی مستقل و تحلیلهای جداگانه دارد (برای اطلاع از این توطئه‌ها نک: ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۰، ۲۳۳؛ بهرامیان "جنگ جمل"؛ معلمی، ۱۳۸۳؛ "معاویه و جنگ جمل").

معاویه همچنین نامه‌هایی به عبدالله بن‌عمر، سعدبن‌ابی‌وقاص و محمدبن مسلمه انصاری نوشت و آنان را علیه امیرالمؤمنین تحریک کرد (نصرین مزاحم، ۱۴۰۴: ج ۲/ ۷۱ و ابن‌اعثم، ۱۴۰۶: ج ۱/ ۵۴۳)

در حقیقت، معاویه دشمنی بود که بیشترین بحران‌ها را برای حکومت حضرت امیر(ع) آفرید. او هم برپاکننده جنگ صفین بود و هم برپاکننده جنگ نهروان و هم در تحریک آتش افروزان جنگ جمل نقش داشت. وی با حجم عظیمی از تبلیغات دروغین و به اصطلاح جنگ روانی مردم شام را کانون دشمنی اهل‌بیت(ع) ساخت.

این حجم عظیم تبلیغاتی آنچنان مؤثر بود که بی‌چونوچرا دروغ‌های دستگاه خلافت شام پذیرفته می‌شد و هر انحرافی مورد قبول قرار می‌گرفت تا آنجا که سب امام علی(ع) همانند یک عبادت تلقی می‌شود که به تعبیر بلاذری در «انساب‌الأشراف»، کودکان بر آن سنت متولد شده و بزرگان بر آن روش می‌مردند (نک: باقری، ۱۳۹۶).

نقد و تحلیل دیدگاه شکرى آلوسى دربارهٔ نامهٔ ششم نهج البلاغه (اعظم حسين پور، صمد بهروز) ۱۰۳

معاويه در عام الجماعه، فرمانى عمومى براى كارگزاران خود در تمام سرزمينهاى اسلامى صادر كرد و گفت: هر كس چيزى در فضيلت ابوتراب و خاندانش روايت كند، خون او هدر است و مالش حرمت ندارد و از حوزه حفاظت حكومت بيرون خواهد بود. (ابن ابى الحديد، ج ۴۴/۱۱)

او به كارگزاران خود در مقرر حكومتى نوشت: امانم را برداشتم از كسى كه حديثى در مناقب على بن ابيطالب يا فضائل اهل بيتش نقل كند و چنين كس عقوبت را بر خودش روا داشته است. (مسعودى، بى تا: ج ۴۴/۳) خطيبها در هر منطقه و مكاني و بر سر همه منبرها لعن حضرت على، بيزارى از ايشان و بدگوييهاى دروغينى درباره ايشان و اهل بيتشان را آغاز كردند، معاويه علاوه بر على (ع)، به امام حسن و امام حسين (ع) نيز ناسزا مى گفت (سليم بن قيس، بى تا، ۴۲۳). ابن ابى الحديد در اين باره مى نويسد: معاويه در حاليكه خالد بن عرطفه در پيش روى او بود و حبيب بن حمار پرچم را به دوش مى كشيد، به كوفه آمد و برفراز منبر رفت و در حاليكه امام حسن و حسين پاي منبر او نشسته بودند، شروع به دشنام و سب على (ع) كرد. پس از آن، نام امام حسن (ع) را بر زبان جارى كرد و به آن حضرت نيز دشنام داد (ابن ابى الحديد، پيشين، ج ۶۱۶/۱۱)

امام باقر (ع) وضع خفقان شيعيان را در جمله هاى کوتاه اين گونه بيان مى کنند: شيعيان ما در هر جا كه بودند به قتل رسيدند. بنى اميه، دستها و پاهاى اشخاص را به گمان اينكه از شيعيان ما هستند، بردند، هر كس معروف به دوستدارى و دليستگى به ما بود، زندانى شد يا مالش به غارت رفت يا خانه اش را ويران كردند (ابن ابى الحديد، ج ۴۳/۱۱-۴۴)

۵. نتیجه گیری

۱. اظهار سخنانى از حضرت در نامه ششم نهج البلاغه با عبارات: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ» و «إِنَّمَا الشُّرَى لِمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»، عده اى از اهل سنت را به سمت اثبات دیدگاه خود در انكار نصب على (ع) در امر امامت سوق داد و گروهى از شارحان نهج البلاغه و نويسندگان درصدد پاسخگويى به اين مطالب برآمدند.

۲. شكرى آلوسى از جمله نويسندگاني است كه به علت جاىگاه علمى خود در نزد اهل سنت، اين پاسخها را ناكافى دانسته و در كتاب خود در پي آن بوده است تا به دلايل مختلف، ناسازگارى بين گفته هاى معاويه و استدلالهاى على (ع) را اثبات كند.

۳. بررسی سیاقی نامه و جست‌وجو در واکنشها و دیدگاههای بنی‌امیه درباره جانشینی خلیفه اول، این مطلب را بیان می‌کند که حضرت بر اساس ادعاها و نگرشهای معاویه پاسخ داده‌اند و آوسى بدون توجه به این مسائل، به نقادی منابع شیعی پرداخته است.

۴. تأخیر طولانی مدت معاویه در ارسال پاسخ نامه حضرت، زمینه‌سازی برای بیعت مردم شام و فریفتن شرحبیل‌بن سمط با توطئه خونخواهی قتل عثمان پاسخ‌هایی هستند به آوسى که بیان می‌کند پاسخهای حضرت در معاویه، تأثیری نداشته است و او نامه حضرت را پاسخ داده است.

۵. در مطلبی دیگر، آوسى علت ابراز خونخواهی خلیفه سوم توسط معاویه را هماهنگی او با احکام دین اسلام و عقیده مذهبی او تلقی می‌کند، در صورتیکه بررسی سابقه اعتقادی معاویه و مقایسه آن با علی(ع) و تحلیل قتل عثمان و میزان تأثیر معاویه در آن، پاسخی به دیدگاه اوست.

۶. طرح عدم تقابل معاویه با علی(ع) و اشتباه در تبیین بیعت ایشان توسط معاویه به علت تفاوت نگرشی وی با دیگران، آخرین مطلبی است که آوسى بدان می‌پردازد و پاسخ او در گزارشات تاریخی و نقش معاویه در تضعیف امنیت حوزه خلافتی علی(ع) در امر بیعت نهفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. وی یکی از بزرگان سلفی در قرن ۱۹م و نواده مفسر معروف اهل سنت، «سیدشهاب‌الدین آوسى»، صاحب تفسیر «روح‌المعانی» است. آوسى به خاطر تفکر سلفی‌سویابی، با شیعه بسیار دشمنی می‌کرد، تا جایی که علیه شیعه، چند کتاب نوشت. (السیوف المشرقة مختصر الصواعق المحرقة) وی، خلاصه (الصواعق المحرقة لإخوان الشیاطین والزندقة) ابن حجر هیمى (۹۵۰ هـ.ق)، فقیه شافعی است که در آن نامه ششم نهج‌البلاغه را در یکی از فصول کتاب خود با عنوان (أخبار عتریه فی خلافة الخلفاء)، بیان و آنرا از شواهدی برای این موضوع قرار می‌دهد.

۲. در ادامه مقاله به برخی از این شواهد اشاره شده است.

کتاب‌نامه

الآوسى، أبوالمعالی محمود شکری بن عبدالله بن محمد بن أبی‌الثناء، (۱۴۲۹هـ)، السیوف المشرقة و مختصر الصواعق المحرقة تحقیق: الدكتور مجید الخلیفه، مکتبه الإمام البخاری للنشر والتوزیع، القاهرة

نقد و تحلیل دیدگاه شکری آلوسی درباره نامه ششم نهج البلاغه (اعظم حسین پور، صمد بهروز) ۱۰۵

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبیه الله (۱۳۸۵ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره؛ دار احیاء الکتب العربیة، چاپ دوم

ابن اعثم، ۱۴۰۶؛ الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه

ابن جوزی، یوسف بن قزواغلی، (۱۴۲۶)، تذکره الخواص من الامه بذكر خصائص الانمه، المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، قم

ابن شبیه، ابوزید عمر بن شبیه (۱۴۱۰) تاریخ المدینہ المنورہ، تحقیق: فہیم محمد شلتوت: دارالفکر، قم

ابن عبد ربہ، احمد بن محمد، بی تا، العقد الفرید، محقق: قمیحه، مفید محمد، دار الکتب العلمیہ، بیروت

ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن (۱۲۱۳) تاریخ مدینہ دمشق، تحقیق علی شیری: دارالفکر، بیروت

إلهی ظہیر پاکستانی، إحسان (بی تا)؛ الشیعہ وأهل البيت؛ لاهور-پاکستان؛ إدارة ترجمان السنہ

ایزدی، کامران؛ محمد جانی پور (۱۳۹۰)؛ تحلیل و نقد نامه های معاویه به امیر المومنین؛ تحقیقات علوم قرآن و- حدیث؛ سال هشتم

باقری، روح الله، (۱۳۹۶)؛ روشهای تأثیرگذاری معاویه بر افکار عمومی (پایان نامه)؛ قم، دانشکده صداوسیما جمهوری اسلامی ایران

بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۳۶۲ق)؛ شرح نهج البلاغه؛ بی جا، دفتر نشر کتاب، چاپ: دوم

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبد الله ۱۴۲۲ھ؛ صحیح البخاری؛ محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر؛ دار طوق النجاة؛

تقفی

جعفری

حر عاملی، محمد بن حسن ۱۴۲۵ق؛ اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ بیروت؛ اعلمی

الحسنی نبیل، 1434قوفاه رسول الله (ص) قبره وروضته بین اختلاف أصحابه واستملاک أزواجه کربلاء: العتبه الحسینیة المقدسة، قسم الشؤون الفکرية والثقافية

الخصر، محمد سالم (۱۴۲۸)؛ ثم أبصرت الحقيقة؛ بی جا؛ بی نا؛ چاپ دوم

الخوارزمی، الموفق بن احمد البکری المکی الحنفی (۱۴۱۱ھق)، المناقب، محقق: الشیخ مالک المحمودی مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوم

الدينوری ابن قتیبه، ابو محمد عبد الله بن مسلم، (بی تا)، الإمامة و السياسة، محقق: طه محمد الزینی، مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع

سبحانی، جعفر، (۱۴۲۴)؛ حوار مع الشیخ صالح بن عبد الله الدرویش حول تأملات فی نهج البلاغه؛ قم؛ مؤسسه امام صادق (ع)؛ چاپ دوم

سليم بن قيس، بی تا؛ اسرار آل محمد، قم: انتشارات اهل بيت

الصادق، محمد (بی تا)؛ تأملات فی کتاب نهج البلاغه، مقدمه: صالح بن عبد الله درویش؛ قاهره؛ دارالسلامه

الصَّالِبِيُّ، علي محمد محمد (١٤٢٥هـ)، أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
رضي الله عنه، إمارات، مكتبة الصحابة

طبري، عماد الدين حسن بن علي (بي تا)؛ كامل البهابي (تعريب)؛ تعريب وتحقيق: شعاع فاخر محمد؛ قم؛
المكتبة الحيدرية

الفغاري، ناصر بن عبدالله بن علي (١٤١٤هـ)، أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية، بي نا
كراچي، محمد بن علي (١٤٢١ق)؛ التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة؛ مصحح: حسون، كريم فارس؛
قم؛ دارالغدير

مجلسي، محمد باقر (١٤٠٣ق)؛ بحار الأنوار؛ جمعي از محققان؛ بيروت؛ دار إحياء التراث العربي؛ چاپ: دوم
محمدی، أبوذر عبدالقادر بن مصطفى بن عبدالرزاق (بي تا)؛ حديث رزيه يوم الخميس في الصحيحين؛ بي جا،
دراسة نقدية تحليلية، كتاب شماره گذاري اتوماتيك

مسعودي، (بي تا) مروج الذهب، تحقيق عبدالامير مهنا، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات
معلمي، مصطفى (١٣٨٣)؛ معاويه وجنگ جمل؛ فصلنامه تاريخ اسلام؛ سال پنجم؛ شماره ٢٠

مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣ق)؛ الفصول المختارة؛ محقق: مير شريفی، علي؛ قم؛ كنگره شيخ مفيد
مفيد، محمد بن محمد ١٤١٤ق، الجمل والنصرة لسيد العتره في حرب البصرة، قم، كنگره شيخ مفيد
مكارم شيرازي، ناصر، (١٣٧٥)؛ پیام امام شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه؛ تهران؛ دارالكتب الاسلاميه
منتظري، حسين علي، (١٣٩٧)، درسهایی از نهج البلاغه، سرايي، تهران

الموسوي، فخارين معد ١٤١٠ق إيمان أبطالب؛ محقق: بحر العلوم، محمد؛ قم؛ دارسيد الشهداء للنشر
الموصلی عبدالله، حقيقة الشيعة «حتى لا ننخدع» إسكندرية، دارالإيمان للطبع والنشر والتوزيع، چاپ دوم
نصربن مزاحم (١٤٠٤ق)، وقعة صفين، محقق: هارون، عبد السلام محمد مكتبة آية الله المرعشي النجفي،
قم چاپ: دوم

يعقوبي، احمد بن اسحاق؛ ١٣٧٥ق؛ تاريخ يعقوبي؛ بيروت؛ دار العراق